

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

در صورت سوم محقق نائینی—آن چنان که در فوائد الأصول آمده است—فرض این است که وجوب «یک شیء» (مانند وضوء) بالفعل معلوم است، اما جهت وجوب آن بین نفسی و غیره مردد است؛ در عین حال، در اصل فعلیت «ذی‌المقدمه» (مانند صلاة) نیز شک داریم. صاحب کفایه بر این مبنا برائت از خود وضوء را روا می‌داند؛ زیرا با احتمال غیریت، «وجوب وضوء علی کل تقدیر» محرز نیست. در مقابل، محقق نائینی با ابتناء بر مبنای «التوسط فی التنجیز» حکم می‌کند که وضوء واجب است و برائت در آن جاری نیست؛ برائت فقط نسبت به «زائد مشکوک» (وجوب صلاة، در فرض عدم دلیل) جریان دارد. قیاس محقق نائینی به باب اقل و اکثر ارتباطی چنین است: آنچه قدر متیقن از تکلیف است، تنجز دارد و باید امتثال شود؛ شک در زائد، مجرای اصل مؤمن است. تفاوت مقدمه داخلی/خارجی یا علم به معظم اجزاء، در مناط حکم نقشی ندارد. در أجود التقریرات، ترک وضوء در هر تقدیر مستلزم استحقاق عقاب دانسته شده است: یا عقاب ترک واجب نفسی، یا عقاب ترک ذی‌المقدمه به سبب ترک معلوم الوجوب. این همان تفکیک در تنجز است: بخشی از تکلیف به مقدار «اثر عقابی معلوم» منجز است و اصول ترخیصی فقط زوائد غیرمنجز را برمی‌دارند. در برابر، صاحب کفایه تفصیل می‌دهد: اگر ذی‌المقدمه فعلی باشد، به ملاک اصالة الاشتغال، اتیان وضوء لازم است؛ و اگر فعلی نباشد (مانند حائض)، شک در اصل تکلیف فعلی نسبت به وضوء است و اصالة البراءة جاری می‌شود. آیت‌الله خوئی این تفصیل را تنقیح می‌کند: برائت کفایه ناظر به فرض «عدم فعلیت ذی‌المقدمه» است؛ نه صورت سوم محل بحث—بنا بر آنچه محقق خوئی از کلام محقق نائینی تقریر کرده است—که در آن احتمال توقف واجب فعلی دیگر بر وضوء می‌رود و علم اجمالی منجز شکل می‌گیرد، پس برائت در وضوء جا ندارد. وی برای تقریر صورت سوم، مثال نذر را می‌آورد که در آن «وجوب وضوء علی کل تقدیر» ثابت می‌شود. نتیجه صناعی: امتثال قدر متیقن (وضوء) لازم است؛ برائت، تنها درباره زائد مشکوک (صلاة) مجرا دارد.

تحریر صناعی صورت سوم و تطبیق بر مثال ختان

نسبت صورت‌ها در أجود و محاضرات: آقای خوئی همان صورتی را که در أجود التقریرات به عنوان «الصورة الثالثة» از کلام محقق نائینی تقریر کرده بود، در محاضرات ذیل «المقام الثانی/الوجه الثانی» طرح می‌کند؛ یعنی جایی که «ما علم وجوبه إجمالاً» بین النفسیة و الغیریة مردد است، و در عین حال احتمال می‌رود واجب فعلی دیگری در عهده مکلف باشد که حصول آن متوقف بر همین معلوم الوجوب است. در چنین فرضی، به مبنای «التوسط فی التنجیز»، قدر متیقن منجز و برائت در «زائد» جاری می‌شود.

مثال ختان از نمونه‌های مناسب برای تقریر همین صورت است که در برخی متون اصولی نیز آمده است. صورت مسأله چنین ترسیم می‌شود: می‌دانیم «الختان» فی الجملة در شریعت واجب است، لکن نمی‌دانیم واجب نفسی بالفعل است یا غیره؛ اگر غیره باشد، متعلق آن «صحّت طواف» است و طواف جزء رکن حج واجب بالفعل برای مستطیع است. پس در ظرف ابتلاء فعلی به طواف، ترک ختان یا مخالفت واجب نفسی است، یا ترک مقدمه واجب فعلی دیگر و مستتبع استحقاق عقاب. نتیجه: «علم اجمالی به استحقاق عقاب» نسبت به ترک ختان حاصل است؛ لذا احتیاط اقتضا می‌کند ختان انجام گیرد.

ضابطهٔ ابتلاء و تقیید مثال: نکته کلیدی آن است که این مثال تنها در فرض «تحقق ابتلاء به ذی‌المقدمه یا عقلایی بودن ابتلاء در ظرف فعلیت» تمام است؛ یعنی مکلف بالفعل در معرض طواف واجب باشد (بالغ/مستطیع یا قریب‌الابتلاء). اگر ذی فعلی نباشد (مانند مولود غیر بالغ که فعلاً موضوع حج نیست)، ساختار مسأله به صورت دیگری برمی‌گردد (صورت اول به تقریر محاضرات): در آن فرض «علم اجمالی به تکلیف فعلی» شکل نمی‌گیرد و مرجع، برائت است (چنان‌که کفایه در حق حائض فرمود). پس تطبیق مثال ختان بر صورت محل بحث، مقید به تحقق شرط ابتلاء و فعلیت ذی نسبت به شخص است، و الا از موضوع خارج می‌شود.

نسبت با مبنای نائینی (التوسط فی التنجیز): بنا بر تقریری که آقای خوئی در أجود از محقق نائینی نقل کرده است، در این سنخ موارد برائت در «اصل معلوم‌الوجوب» (ختان) مجرا ندارد؛ زیرا قدر متیقن از تکلیف - به مقدار اثر عقاب - منجز است: یا عقاب ترک واجب نفسی، یا عقاب ترک واجب فعلی دیگر به واسطه ترک مقدمه. لذا «اصل وجوب ختان» باید امتثال شود.

صورت دوم در محاضرات؛ علم به وجوب فعلی شیء مردّد بین النفسیة و الغیریة و انحلال حکمی

فرض این است که مکلف، الآن وجوب فعلی شیئی (مثلاً «الف») را می‌داند، اما در وجه وجوب آن تردید دارد: آیا نفسی است یا غیری (یعنی مقدمه برای مثلاً «ب»؟ افزون بر این، می‌داند اگر وجوب الف غیری باشد، تحقق وجوب ب موقوف بر تحقق خارجی الف است. بحث در این است که اگر وجوب ب الآن فعلی باشد، مجرای کدام یک از اصول عملی است و علم اجمالی در این ساختار چه اثری دارد.

مثال تطبیقی: نذر محقق شده است، اما متعلّق نذر مردّد است بین وضوء و صلاة: اگر متعلّق نذر وضوء باشد، وضوء واجب نفسی (بالنذر) است. اگر متعلّق نذر صلاة باشد، وضوء واجب غیری (برای صلاة منذوره) است و «تحقق صلاة منذوره» موقوف بر وضوء است.

فرایند استدلال: وجوب وضوء تفصیلاً معلوم است. بر تقدیر نفسیت: وضوء بالاستقلال واجب است. بر تقدیر غیریّت: چون تحقق صلاة منذوره موقوف بر وضوء است، مکلف ناگزیر از تحصیل وضوء است تا امتثال نذر محقق شود. در نتیجه، رجوع به برائت (عقلی یا شرعی) درباره «اصل وجوب وضوء» معنا ندارد؛ «بیان» بر الزام وضوء موجود است و ترک آن در هر دو تقدیر مستلزم استحقاق عقاب است. شک در نفسی/غیری بودن وجه وجوب، اثری در سقوط تکلیف وضوء ندارد. لکن، برائت از «وجوب نفسی صلاة» ممکن است.

در این ساختار، «علم اجمالی» داریم به یک «وجوب نفسی مردّد» بین صلاة و وضوء: یا وجوب نفسی به صلاة تعلّق گرفته یا به وضوء. ضابطه نزد آقای خوئی آن است که علم اجمالی آنگاه مؤثر است که اصول عملی در اطراف آن متعارض شوند. اگر در یکی از طرف‌ها اصلاً اصل جاری نشود، علم اجمالی از حیث تنجیز بی‌اثر می‌شود و اصل مؤمن در طرف دیگر بی‌معارض جریان می‌یابد (انحلال حکمی). در طرف وضوء، اصلاً اصل (برائت) جاری نیست، چون وجوبش تفصیلاً معلوم و منجز است. در طرف صلاة، شک در «وجوب نفسی» داریم و حجت قاطع بر آن در دست نیست؛ لذا اصالة البراءة درباره وجوب نفسی صلاة جریان دارد (عقلاً: قبح عقاب بلا بیان؛ شرعاً: «رفع ما لا یعلمون»). پس عقاب بر ترک صلاة - از حیث نفسیت - عقاب بلا بیان خواهد بود.

انحلال در اینجا «حقیقی» نیست؛ علم اجمالی به قوت خود باقی است، اما چون در یک طرف (وضوء) اصلاً اصل مؤمن جریان ندارد، علم اجمالی از حیث الزام به احتیاط کارایی خود را از دست می‌دهد و اصل مؤمن در طرف دیگر (صلاة) بدون معارض جاری می‌شود. این همان «انحلال حکمی» است؛ معیارش، عدم تعارض اصول در اطراف علم اجمالی است. در اقل و اکثر، عدم جریان اصل در یک طرف به‌خاطر «عدم اثر شرعی آن طرف» است (نظیر اطلاق). اما در محل بحث ما، عدم جریان اصل

در طرف وضوء به سبب «علم تفصیلی به وجوب» است. با این حال، ملاک انحلال حکمی یکی است: فقدان تعارض اصول در اطراف.

جمع بندی در مثال نذر: وضوء واجب است و باید تحصیل شود؛ نفسی باشد یا غیری، ترک آن مستلزم استحقاق عقاب است. برائت در وضوء جا ندارد. نسبت به «وجوب نفسی صلاة منذوره»، چون حجت خاص در دست نیست، به برائت رجوع می شود؛ ترک صلاة - از این حیث - عقاب ندارد، مگر آن که دلیل مستقل بر وجوب نفسی آن قائم شود؛ هم چنان که محقق خوئی در این زمینه می نویسد:

... ما إذا علم المكلف بوجوب شيء فعلاً وتردد بين أن يكون نفسياً أو غيرياً، وهو يعلم أنه لو كان غيرياً ومقدمةً لواجب آخر فوجوب ذلك الواجب فعلي يتوقف حصوله على تحقق ذلك الشيء في الخارج... ففي مثل ذلك يعلم المكلف بوجوب الوضوء على كل تقدير، ولا يمكن له الرجوع إلى البراءة عن وجوبه... وإنما الكلام في جواز الرجوع إلى البراءة عن وجوب الصلاة... الصحيح هو الأول... لأن العلم الإجمالي إنما يكون مؤثراً فيما إذا تعارضت الأصول في أطرافه، وأما إذا لم تتعارض فلا أثر له... فلا مانع من الرجوع إلى أصالة البراءة عن وجوب الصلاة للشك فيه وعدم قيام حجة عليه.[1]

نتیجه: صورت دوم محاضرات نزد محقق خوئی چنین نتیجه می دهد: وجوب فعلی الف (مانند وضوء) تفصیلاً منجز است، لذا برائت در آن بی وجه است؛ اما نسبت به «وجوب نفسی ب» (مانند صلاة منذوره)، با نبود حجت، برائت جاری است. علم اجمالی بین «نفسیت وضوء یا نفسیت صلاة» به سبب عدم تعارض اصول، از حیث تنجیز بی اثر است و انحلال حکمی تحقق می یابد.

انحلال حکمی در صورت دوم و تفاوت آن با اقل و اکثر ارتباطی

در صورت دوم، مکلف وجوب فعلی شیئی را الآن می داند، اما در وجه وجوب (نفسی/غیری) مردد است. نیز می داند اگر وجوب آن شیء غیری باشد، فعلیت وجوب ذی المقدمه متوقف بر تحقق خارجی مقدمه است. در اینجا پرسش این است که اثر علم اجمالی و جای اصل مؤمن (برائت) در اطراف چیست؟ آیا علم اجمالی منجز است یا به «انحلال حکمی» می انجامد؟

تمایز انحلال حقیقی و انحلال حکمی

تبدیل علم اجمالی به علم تفصیلی واقعی در مقام ما واقع نمی شود، زیرا هنوز نمی دانیم وجوب نفسی به کدام یک (وضوء یا صلاة) تعلق گرفته است. اما نسبت به انحلال حکمی، علم اجمالی از حیث الزام به احتیاط بی اثر می شود؛ زیرا در یک طرف علم، اصل مؤمن اساساً مجرا ندارد و بدین جهت اصل طرف دیگر بی معارض جاری می شود. سخن محقق خوئی در این مقام ناظر به این سنخ از انحلال است.

قاعده نزد محقق خوئی: تنجیز علم اجمالی و شرط تعارض اصول

معیار اثرگذاری علم اجمالی، تعارض اصول عملی در اطراف است. هرگاه در یکی از طرفها اصل مؤمن اصلاً جاری نشود، علم اجمالی از حیث تنجیز اثری ندارد و اصل در طرف دیگر بی معارض جریان می یابد. در صورت دوم، در طرف وضوء، اصل مؤمن جاری نیست؛ زیرا وجوب وضوء تفصیلاً معلوم و منجز است و ترک آن بر هر تقدیر (نفسی یا غیری) مستلزم عقاب است. در طرف صلاة، شک در وجوب نفسی صلاة داریم و حجت قاطعی علیه یا له در دست نیست؛ لذا برائت عقلی/شرعی از وجوب نفسی صلاة جاری است. در نتیجه، علم اجمالی «وجوب نفسی مردد بین وضوء/صلاة» به لحاظ تنجیز بی اثر است (انحلال حکمی)، و برائت نسبت به صلاة بی معارض جریان دارد.

تفاوت ملاکی انحلال حکمی با باب اقل و اکثر ارتباطی

در اقل و اکثر ارتباطی، عدم جریان اصل در یک طرف به سبب «عدم اثر» آن طرف است (اصل در اطلاق، یعنی ماهیت لا

بشرط جاری نیست)، از این رو اصل در طرف تقیید (بشرط لا) بدون معارض جاری و علم اجمالی حکماً بی اثر می شود. در صورت دوم محل بحث، عدم جریان اصل در یک طرف (وضوء) به سبب «علم تفصیلی به وجوب» است، نه به سبب عدم اثر. همین نقطه، تفاوت ملاکی این انحلال حکمی با انحلال باب اقل و اکثر است.

پیامد دقیق تحلیل محقق خوئی این است که «تفکیک در مرحله تنجیز» نسبت به حکم واحد ممکن است:

منجّز از یک حیث: اگر مکلف نماز را ترک کند به خاطر ترک وضوء، عقاب می شود؛ زیرا ترک صلاة در این فرض مستند به ترک وضوء است و وجوب وضوء قطعاً ثابت است.

غیرمنجّز از حیث دیگر: اگر مکلف وضوء را انجام دهد ولی نفس وجوب صلاة را فاقد حجت بداند، برائت نسبت به وجوب نفسی صلاة مؤمن است و عقاب بر ترک صلاة - بما هو - بلا بیان خواهد بود.

تطبیق بر مثال نذر: اگر متعلّق نذر وضوء باشد، وضوء واجب نفسی است. اگر متعلّق نذر صلاة باشد، وضوء واجب غیری صلاة منزوره است و فعلیت امتثال نذر متوقف بر تحقق وضوء است. در هر دو تقدیر، «وجوب وضوء» تفصیلاً منجّز است؛ لذا برائت در وضوء جا ندارد. اما در «وجوب نفسی صلاة منزوره» چون بیان قائم نیست، برائت جاری است. علم اجمالی «وجوب نفسی مردد میان وضوء/صلاة» به سبب عدم تعارض اصول (عدم جریان اصل در وضوء) حکماً بی اثر است. در این فرض، علم اجمالی منجّز نیست؛ چون شرط تعارض اصول در اطراف مفقود است. در طرف وضوء اصل جاری نیست (علم تفصیلی به وجوب)، و در طرف صلاة اصل جاری است (برائت). با فقدان تعارض، علم اجمالی از حیث الزام به احتیاط نقشی ندارد و انحلال حکمی حاصل می شود.

«انحلال حقیقی» در اینجا موجود نیست، اما «انحلال حکمی» هست؛ همانند باب اقل و اکثر، اما نه به همان ملاک. در اقل و اکثر، ملاک عدم جریان اصل در یک طرف «عدم اثر» است؛ در اینجا ملاک، «معلوم الوجوب بودن طرف مقابل» است. نتیجه این تفکیک، «انشعاب در تنجیز» نسبت به حکم واحد (کوجوب الصلاة) است: منجّز از ناحیه ترک وضوء، غیرمنجّز از ناحیه نفیست خود صلاة به برکت برائت.

جمع بندی: در صورت دوم محاضرات، علم اجمالی «وجوب نفسی مردد بین وضوء/صلاة» واقعاً منحل نمی شود، ولی حکماً بی اثر است؛ زیرا در یک طرف (یعنی وضوء) اصل مؤمن مجراً ندارد و در طرف دیگر (یعنی صلاة) برائت بی معارض جاری می شود. تفاوت ملاکی با باب اقل/اکثر روشن است: آنجا عدم جریان اصل در یک طرف از «عدم اثر» ناشی است، اینجا از «علم تفصیلی به وجوب» طرف مقابل. ثمره عملی آنکه باید وضوء را تحصیل کرد؛ اما ترک صلاة - بما هو - بدون حجت مستقل بر نفیست، مؤاخذه ندارد، مگر آنکه ترک صلاة مستند به ترک وضوء باشد که در این صورت عقاب از ناحیه وضوء محقق است. آیت الله خوئی در این زمینه می فرماید:

... الانحلال الحقیقی فی المقام وإن کان غیر موجود إلا أنّ الانحلال الحکمی موجود... غیر أنّ الانحلال الحکمی هنا لا بملاک الانحلال الحکمی هناك... فإنّ الأصل لا يجري في طرف الوضوء للعلم بوجوبه على كلّ تقدير... ولا مانع من الرجوع إلى أصالة البراءة عن وجوب الصلاة... وتنجيز العلم الإجمالي يرتكز على تعارض الأصول في أطرافه، ومع عدمه فلا أثر له... ونتيجة ذلك هي التفكيك في حكم واحد في مرحلة التنجيز... [2]

مقام	چرا اصل در یک طرف جاری نیست؟	اصل جاری کجاست؟	اثر بر علم اجمالی	نتیجه
------	------------------------------	-----------------	-------------------	-------

امثال اقل کافی است (به نحو تعبدی)	انحلال حکمی به سبب بی اثری یک طرف	برائت در طرف «تقیید»	عدم اثر در طرف «اطلاق»	اقل/اکثر ارتباطی
وضو واجب؛ نماز نفسی مؤمن به برائت	انحلال حکمی به سبب عدم تعارض اصول	برائت از وجوب نفسی نماز	معلوم الوجوب بودن وضو در هر تقدیر	صورت دوم (وضو/نماز)

وضو واجب؛ نماز نفسی مؤمن به برائت

سه رکن در منجزیت علم اجمالی و انحلال حکمی نزد آیت الله خوئی

مرحوم آیت الله خوئی در تحلیل صورت دوم، سه نکته را برجسته می کند که چارچوب اثر علم اجمالی و حدود جریان اصول عملی را روشن می سازد. این سه رکن، هم مبنای «انحلال حکمی» را در ما نحن فیه توضیح می دهند و هم تفاوت ملاک آن را با انحلال حکمی باب اقل و اکثر ارتباطی تبیین می کنند.

شرط منجزیت علم اجمالی: تعارض اصول در اطراف

قاعده اینکه علم اجمالی زمانی منجز است که در تمام اطراف آن، اصل عملی «قابلیت جریان» داشته باشد و اصول جاری در اطراف با هم «تعارض» کنند. اگر در یک طرف اصلاً اصل جاری نشود و تنها در طرف دیگر مجرای اصل فراهم باشد، علم اجمالی از حیث تنجیز «بی اثر» است. در صورت دوم، علم اجمالی داریم به «وجوب نفسی مردّد میان الصلاة و الوضوء»؛ در طرف وضوء، اصلاً اصل جاری نیست (وجوب وضوء تفصیلاً معلوم و ترک آن در هر تقدیر موجب استحقاق عقاب است). در طرف صلاة، نسبت به «وجوب نفسی» بیانی در دست نیست؛ لذا برائت شرعی و عقلی جاری می شود. بدین سان، علم اجمالی به «علم تفصیلی و شک بدوی» تحلیل می شود: در شقّ معلوم تفصیلی (وضوء) اصل راه ندارد؛ در شقّ مشکوک (وجوب نفسی صلاة)، اصل مؤمن بلا معارض جاری است. این همان «انحلال حکمی» است.

حقیقت انحلال در دوران بین اقل و اکثر: انحلال حقیقی محال، انحلال حکمی متحقق

باب اقل و اکثر: متعلّق علم اجمالی «ماهیت مردده میان لا بشرط/بشرط لا» است. انحلال حقیقی (تبدیل علم اجمالی به علم تفصیلی) محال است؛ زیرا معلوم اجمالی با همین «تردید ماهوی» مقوم علم است. با این همه، «انحلال حکمی» محقق می شود؛ چون اصل در یکی از طرفین به سبب «عدم اثر» جاری نیست (طرف اطلاق)، اصل طرف دیگر (طرف تقیید) بی معارض جریان می یابد و علم اجمالی از حیث تنجیز بی اثر می شود. لذا در اقل و اکثر، انحلال حقیقی لا یمکن، و لکن انحلال حکمی ثابت است: نسبت به «اقل»، علم تفصیلی داریم؛ و نسبت به «اکثر»، شک بدوی و محلّ برائت است.

اشتراک در اصل انحلال حکمی و تفاوت ملاک

اشتراک: ما نحن فیه (تردید نفسی/غیری وضوء یا مانند آن) نیز در اصل، واجد «انحلال حکمی» است؛ یعنی همچنان که در اقل و اکثر، علم اجمالی حکماً منحل می شود، در اینجا نیز علم اجمالی به سبب عدم جریان اصل در یک طرف، از حیث تنجیز ساقط می گردد.

تفاوت ملاک: در اقل و اکثر، عدم جریان اصل در یک طرف، به ملاک «عدم اثر» است (اصل در طرف اطلاق جاری نیست). در ما نحن فیه، عدم جریان اصل در یک طرف (وضوء) به ملاک «علم تفصیلی به وجوب» است؛ یعنی ترک وضوء در هر دو تقدیر (نفسی/غیری) مستوجب عقاب است، لذا اصل مؤمن از رأس مجرا ندارد. به همین جهت، اصل طرف دیگر (برائت از وجوب نفسی صلاة) بی معارض جاری می شود.

ثمره: «تفکیک در مرحله تنجیز» نسبت به حکم واحد ممکن است. وجوب صلاة از یک حیث «منجز» است (اگر ترک صلاة مستند به ترک وضوء باشد، عقاب به ملاک ترک وضوء آمده است)، و از حیث دیگر «غیرمنجز» است (ترک صلاة بما هو، با

فرض تحقق وضوء و فقدان بیان بر نفسیت، به برکتِ بَرائتِ مؤمن است). این تفکیک، خاص مرحله تنجیز است و به مراحل ثبوت/سقوط سرایت نمی‌کند.

بنابراین، علم اجمالی در صورت دوم، حقیقتاً منحل نمی‌شود؛ اما حکماً بی‌اثر است، چون در یک طرف از اساس اصل مؤمن مجرا ندارد. بدین‌رو، بَرائت در طرف دیگر بی‌معارض جاری می‌شود. پس لازم است «معلوم‌الوجوب تفصیلی» امتثال شود (مانند وضوء در مثال نذر یا نظایر آن)؛ و نسبت به «وجوب نفسی طرف دیگر» با فقدان بیان، بَرائت جاری است. این همان تفکیک در تنجیزِ حکم واحد است که محقق خوئی بر آن تأکید می‌کند.

تفاوت ملاکِ عدمِ جریانِ اصل در ما نحن فیه و در دورانِ میانِ اقلّ و اکثر نزد آیت‌الله خوئی

اشکال رایج آن است که: «در هر دو مقام - ما نحن فیه و باب اقلّ و اکثر - یک معلومٌ بالتفصیل وجود دارد؛ پس تفاوتِ ملاکِ عدمِ جریانِ اصل چیست؟» آیت‌الله خوئی می‌پذیرد که عنصرِ «معلومٌ بالتفصیل» در هر دو جا حاضر است، اما تصریح می‌کند که سببِ عدمِ جریانِ اصل در آن دو متفاوت است. در ما نحن فیه، مانعِ جریانِ اصل، «معلوم بودنِ تفصیلی وجوبِ طرف» است؛ اما در اقلّ و اکثر، عدمِ جریانِ اصل در یک طرف به جهتِ «عدمِ اثر» است، نه به خاطر اینکه آن طرف معلومٌ بالتفصیل است؛ یعنی اصلِ بَرائت در «اطلاق/لا بشرط» ثمری ندارد تا جاری شود. مفادِ بَرائتِ «رفعُ الضیق» است، نه «رفعُ السعة»؛ در طرفِ اطلاق (لا بشرط) سعه مفروض است و بَرائت چیزی بر آن نمی‌افزاید. لذا «اصلاً» اثر شرعی بر جریانِ اصل مترتب نیست تا اصل موضوعیت بیاید. در مقابل، در ما نحن فیه «وجوبِ وضوء» علی جمیع التقادیر معلومٌ بالتفصیل است؛ از این‌رو «قابلیتِ جریانِ اصل» نسبت به وضوء از رأس منتفی است، چون شکّی در اصلِ تکلیف باقی نیست. بنابراین در اقلّ و اکثر، قابلیتِ جریانِ اصل به حسب ظاهر هست، اما «اثر» نیست؛ پس اصل جاری نمی‌شود. در ما نحن فیه، «قابلیتِ جریان» نسبت به طرفِ معلومٌ بالتفصیل اساساً منتفی است؛ چون مجرای اصل، شک در تکلیف است و اینجا شکّی در وجوب وضوء نیست.

تحلیل دقیق در اقلّ و اکثر

موضوع علم اجمالی، «ماهیتِ مردّه میان لا بشرط/بشرط لا» است. انحلالِ حقیقی ممتنع است، زیرا معلومِ اجمالی با همان تردیدِ ماهوی مقوم علم است و علم نمی‌تواند موضوع خود را منهدم کند. با این حال، انحلالِ حکمی محقق می‌شود: نسبت به «اقلّ»، علم تفصیلی داریم؛ نسبت به «اکثر»، شک بدوی و مجرای بَرائت است. اما چرا اصل در طرفِ اطلاق جاری نیست؟ چون تمسک به اصل برای تحصیلِ اطلاق تحصیلِ حاصل است؛ امتنانی بودنِ بَرائت به این معناست که بَرائت، ضیق را رفع می‌کند، نه آنکه سعه را اثبات یا توسعه دهد. بنابراین، ملاکِ عدمِ جریانِ اصل در این باب «عدمِ اثر» است، نه «معلوم بودنِ طرف».

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، با محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 389-390.

[2] - همان، 390-391.

منابع

- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. با محمد اسحاق فیاض. 5 ج. قم: دارالهادی، 1417.